

بررسی فقهی حقوقی شرطیت ایمان و عدالت در شاهد

لیلا رضی پور^۱، اکبر احمدی^۲، ناصر علی افضل نژاد^۳

^۱ نویسنده

^۲ استاد راهنما، استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین پیشوا

^۳ استاد مشاور

نویسنده مسئول:

اکبر احمدی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال ششم)
شماره ۲۲ / زمستان ۱۳۹۹ / ص ۷۵-۸۹

چکیده

شاهد باید به امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله وسلامه و علیهم اقرار داشته باشد. بنابر این شهادت غیر شیعه، نه برای شیعه و نه برای غیر شیعه، (مگر در موارد خاصی) پذیرفته نمی شود. منظور از ایمان شاهد، ایمان به معنای اخص آن (شیعه اثنی عشری) نیست، بلکه همین که شاهد مسلمان باشد و مسلمان بودن او برای قاضی احراز شود، برای شهادت دادن کافیهست. شاهد باید با ایمان باشد. ایمان یعنی اسلام، و این شرط بر مسلمان بودن شاهد تأکید می نماید، یعنی در دادگاه اسلامی، تنها گواهی معتبر است که مسلمان باشد. در قوانین قبلی چنین شرطی برای شاهد منظور نشده بود و گفته می شد شهادت اثر قطعی ندارد و تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهی به نظر دادگاه واگذار شده است. در حالی که در حقوق امامیه ایمان شرط شاهد است، چرا که بینه با وصفی که مقرر یکی دیگر از شرایط شاهد، عدالت است که عبارت است از حالتی درونی و ملکه ای که باعث خودداری فرد از ارتکاب گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناهان صغیره می شود. عدالت شاهد باید توسط دادگاه احراز شود و راه احراز آن از طریق علم قاضی است. در صورتی که عدالت از آن راه احراز نشود، دو شاهد عادل باید او را تعدیل و یا موارد جرح وی را مطرح نمایند.

واژگان کلیدی

ایمان، عدالت، فقه، حقوق، شاهد

مقدمه

از جمله مسائل مهم در پیشبرد امر قضا و داوری، شهادت شهود در امور مورد اختلاف طرفین دعواست. اهمیت این مسئله آنقدر است که حتی می توان گفت جز در موارد نادر، قضا بدون شهادت کارایی لازم را از حیث فیصله دادن به دعوا ندارد. از همین رو در تمام زمان ها و حقوق همه کشورها، مسئله شهادت شهود و قضاوت مورد توجه بوده، در کتب فقهی نیز باب مستقلی به «شهادت» اختصاص یافته است که فقها به طور مفصل به بحث درباره آن پرداخته اند و آراء و نظرهای خود را درباره قواعد و احکام آن ابراز داشته اند. شهادت یعنی فردی که واقعه ای را مشاهده کرده است، در نزد قاضی محکمه آن واقعه را بازگو و سوگند نیز یاد کند. در واقع می توان گفت شهادت شهود، یکی از راه های علم به واقعه است. زیرا قاضی علم غیب ندارد و اعمال مردم غالبا "نشانی از خود نمی گذارد یا اگر نشانی بگذارد بر مطلب مبهم و مجهولی دلالت دارد که بر آن هیچ حکمی مترتب نمی شود. از نظر فقهی، حتی نوشته نیز به خودی خود اعتبار ندارد بلکه از جنبه حکایت از شهادت و اقرار لفظی معتبر است، پس برای اثبات دعوی به ناچار باید به شهادت تمسک کرد. در محاکم قضایی به شهادت شاهد غالبا "به عنوان دلیل (نه صرف اماره کشف واقع) استناد می شود. لذا شاهد باید دارای صفات و شرایط خاصی باشد. در فقه و به تبع آن در حقوق موضوعه ایران، که مبتنی بر فقه شیعه توسط فقها و حقوقدانان برجسته تدوین شده، در مقبولیت شهادت شروطی برای شاهد لازم دانسته شده است. با توجه به شرطیت ایمان و عدالت در قبول شهادت، هم در فقه و هم در حقوق موضوعه و تفاوت تفسیری که از این دو در فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران دیده شده، در تحقیق حاضر به بررسی این دو شرط با در نظر گرفتن مبانی فقهی آن ها پرداخته می شود.

گفتار اول: ایمان

شاهد باید به امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله وسلامه و علیهم اقرار داشته باشد. بنابر این شهادت غیر شیعه، نه برای شیعه و نه برای غیر شیعه، (مگر در در موارد خاصی) پذیرفته نمی شود. صاحب جامع المدارک می فرماید: در این باره ادعای عدم خلاف شده و گروهی ادعای اجماع کرده اند. (جامع المدارک، سید احمد خوانساری، ج ۶، ص ۱۰۰) و صاحب جواهر می فرماید: «در این مورد اختلافی ندیدم، بلکه گروهی از علما بر آن ادعای اجماع کرده اند و شاید در این زمان جزء ضروریات مذهب باشد». (جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۱۶) ماده ۱۳۱۳ ق.م.ایمان را یکی از شروط شاهد دانسته است. اما در قانون آیین دادرسی کیفری اشاره ای به ایمان شاهد نشده است. «یکی از نویسندگان حقوقی، به جای ایمان، اسلام را در شاهد شرط دانسته است». (دایرة المعارف علوم اسلامی - قضایی، محمد جعفر جعفر لنگرودی، ج ۲، ص ۸۱۱) عبارت شهید ثانی در مسالک در مورد شرط ایمان ظاهر الاصحاب الاتفاق علی اشتراط الایمان فی الشاهد و ینبغی ان یکون هو الحجة، و استدلال مصنف علیه بان غیره فاسق و ظالم من حیث (مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۲، مخطوط غیر مرقم) شهید ثانی ابتدا اعتراف می کند که اصحاب اتفاق نظر دارند که ایمان در شاهد شرط است و این اتفاق نظر را دلیل بر شرطیت دانسته، سپس این استدلال را ذکر کرده که چون عنوان فاسق و ظالم بر مخالف صدق می کند، پس شهادت آن ها مورد قبول واقع نمی شود. شهید ثانی شهید ثانی با «فیه» این استدلال را رد می کند و در ضمن این رد، اظهار نظر عجیب و غریبی کرده است که نتیجه اش این است که افراد در اصول دین که از جمله آن امامت است معذورند و این با روح مذهب و شریعت ناسازگار است.

مطلب اول: استدلال اشتراط ایمان

۱- اختلافات کتاب و سنت در مورد شهادت، منصرف و مختص به مؤمن است و قرینه وجود دارد که این انصراف و اختصاص را تقویت می کند. یک مورد در کلمه «رجالکم» (سوره بقره، آیه ۲۸۲) در آیه شریفه «واستشهدوا شہیدین من رجالکم» و دیگری «ممن ترضون» در آیه «فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشہداء» (سوره بقره، آیه ۲۸۲) زیرا خطاب، به مشافهین تعلق دارد و در زمان خطاب، مخالفین وجود نداشته اند.

اگر عمومیت خطاب را بپذیریم با توجه به روایتی که در زمینه تفسیر آیه ممن ترضون وجود دارد، شرط بودن ایمان ثابت می شود. زیرا در روایتی که در ذیل آمده، «ترضون» به رضایت و خشنودی از دین تفسیر شده است یعنی شاهد را از میان کسانی که از دین او راضی و خشنود هستید، انتخاب کنید. «عن امیر المؤمنین علیه السلام فی قوله تعالی «ممن ترضون من الشہداء» قال ممن ترضون منه دینه و

امانت و صلاح و عفته تیقله فیما یشهد به و تحصیله و تمییزه فما کل صالح ممیزا و محصلا». (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۲۹۵)

۲- در نصوص ما موارد بسیاری آمده که دلالت دارند بر اینکه شهادت غیر امامیه مورد قبول نیست، از جمله در روایات کفر، ظلم و فسق بر آن ها اطلاق شده است.

صاحب جامع المدارک معتقد است اشتراط عدالت کافی است و نیازی به شرط کردن ایمان نیست، زیرا چگونه می توان به کسی که به امامت ائمه معصومین اعتقاد ندارد، عادل گفت. در صحیح بزنطی از امام موسی کاظم در تفسیر آیه شریفه «و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله» (سوره قصص، آیه ۵۰) آمده که امام فرمودند: «یعنی من اتخذ دینه بغیر امام من ائمه الهدی» (اصول کافی، شیخ کلینی، کتاب الحج باب من دان الله بغیر امام من الله حدیث ۱، ص ۳۷۵) و در صحیح محمد بن مسلم آمده است «قال سمعت ابا جعفر (ع) بقول کل من دان الله بعباده و یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسیعیه غیر مقبول و ضال متحیر». (همان منبع، حدیث ۲، ص ۳۷۵)

ایمان از شرایطی است که احراز آن در وضع کنونی دشوار به نظر می رسد. یا باید به اظهار شاهد و اعلام در شناسنامه اعتماد کرد یا از تحقیق و تفحص درباره آن چشم پوشید و به ظاهر رفتار او در جامعه توجه کرد. (الایمان امر قلبی لا یمکن معرفته الا من معتقده بالاقرار، مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۲، کتاب شهادات). شاید به دلیل همین اشکال عملی و پاره ای ابهام های نظری باشد که فقیه نامداری چون شهید ثانی، افزودن شرط ایمان را بر آن چه در عدالت گفته می شود، زاید می داند. («الایمان امر قلبی لا یمکن معرفته الا من معتقده بالاقرار» مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۲، کتاب شهادات)

شهید ثانی در مسالک الافهام در تعریف ایمان می نگارد: «الایمان امر قلبی لا یمکن معرفته الا من معتقده بالاقرار» (همان جا به نقل از ناصر کاتوزیان، اثبات و ادله اثبات، ج ۲، ص ۴۳) یعنی: ایمان امری است درونی، که شناخت آن ممکن نیست؛ مگر از طریق اقرار شخص از عقایدش.

ایمان هم یکی از شرایط گواه است چنانچه ماده ی ۱۳۱۳ ق.م. مقرر می دارد «در شاهد... ایمان... شرط است». تا قبل از سال ۱۳۶۱ ایمان جزء شروط شهود نبود و برای نخستین بار در ماده ی مکرر ۱۳۱۳ ق.م. الحاقی سال ۱۳۶۱ پیش بینی شد و در ماده ی ۱۳۱۳ ق.م. اصلاحی سال ۱۳۷۰ منصوص گردید. (آیین دادرسی مدنی، عبدالله شمس، ج ۳، ص ۲۳۶)

در این که شهادت مؤمن، مسلمان و اقلیت های دینی بر یکدیگر صحیح است یا نه میان فقه های شیعه (جعفری) اختلاف است، امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله می نویسد: «... فلا تقبل شهاده غیر المؤمن فضلا عن غیر المسلم مطلقا علی مؤمن او غیره او لهما...» (تحریر الوسیله، روح الله خمینی، ج ۴، ص ۱۴۸ و شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۴، ص ۱۷۸۵) یعنی: شهادت غیر مؤمن (مذاهب اهل سنت) بر مؤمن (شیعه) یا بر غیر مؤمن و یا به نفع آن دو (مؤمن و غیر مؤمن) پذیرفته نمی شود و غیر مسلمان (شهادتش بر مؤمن) به طریق اولی پذیرفته نمی شود.

در ادامه می نگارد (امام خمینی، تحریر الوسیله): «... نعم، تقبل شهاده الذمی العدل فی دینه فی الوصیه بالمال اذا لم یوجد من عدول المسلمین من یشهد بها...» (تحریر الوسیله، روح الله خمینی، ج ۴، ص ۱۴۸) یعنی: بلی، شهادت ذمی (غیر مسلمانی که در دار اسلام زندگی می کند و جزیه یا خراج می پردازد) که در دینش عادل باشد در خصوص وصیت به مال شهادتش تا زمانی که شخص عادل مسلمانی برای شهادت دادن یافت نشود، پذیرفته می شود.

برخی حقوق دانان بزرگ ایران زمین (همچون دکتر کاتوزیان) نظر شهید ثانی را ترجیح داده و بر آن این چنین دلیل آورده اند: ولی نسبت به لزوم شیعه بودن شاهد - و در دعوای دو شیعی مذهب - اختلاف جدی است و راه حل قاطعی در فقه وجود ندارد و ممکن است دادرسی یکی از نظر های مخالف را به عنوان فتوای معتبر بپذیرد و دیوان کشور را درگیر جنگ تاریخی شیعه و سنی کند و ماده ی مزبور نزاع تازه ای بیافریند. در مورد سایر ادیان الهی نیز این گرفتاری کم و بیش به چشم می خورد. پس، آیا نباید پذیرفت که حق با فقیه روشن بینی چون شهید ثانی است و افزودن شرط ایمان و اصلاح قانون مدنی، از نظر سیاست قانونگذاری و رعایت مصلحت و عدالت، اقدامی شتاب زده بوده است؟ (اثبات و دلیل اثبات، ناصر کاتوزیان، ج ۲، ص ۴۳ و ۴۴)

واکنش رویه ی قضایی نسبت به چنین شرطی رفتن به یکی از دو راه است: ۱) یا برای اعتلاء فقه می ایستد و در دادرسی ها کفر و ایمان را به میان می کشد و در باره ی آن به داوری می پردازد و نظام قضایی را به دامی می افکند که به آن اشاره شد (نزاع میان شیعه و سنی و سایر ادیان)، ۲) یا در اجرای حکم قانون و به حکم عقل اداری مسامحه و تغافل می کند. هیچ یک از این دو راه مطلوب و خوشایند خردمندان نیست و نشان می دهد که شوق اسلامی کردن نظام حقوقی نباید قانونگذار را غافل از مصالح اجتماعی و ضرورت های زندگی کنونی سازد و حکومت قانون را به خطر اندازد. (اثبات و دلیل اثبات، ناصر کاتوزیان، ج ۲، ص ۴۳)

از نگاه عملی تشخیص ایمان و اعتقاد اشخاص کاری دشوار است. و تنها از طریق تکیه نمودن به شناسنامه ممکن است به ایمان اشخاص دست یابیم. به نظر می رسد قضات دادگستری در عمل توجهی به ایمان ندارند و با تسامح نسبت به شرط ایمان برخورد می کنند(اثبات و دلیل اثبات، ناصر کاتوزیان، ج ۲، ص ۴۴).

گذشته از اشکال عملی ورود حقوق در قلمرو امور روانی و قلبی، از لحاظ نظری و در مرحله ثبوت نیز این ابهام وجود دارد که مقصود ایمان، به چه آرمان و مذهبی است؟ آیا ایمان به معنی خاص آن در فقه شیعه منظور است و باید احراز شود که شاهد به اسلام و امامت به شیوه شیعیان اعتقاد دارد یا ایمان به اسلام یا به خدا و عالم غیب کافی است؟

درباره لزوم مسلمان بودن شاهد میان فقیهان، کمتر اختلاف وجود دارد. ولی نسبت به لزوم شیعه بودن شاهد و در دعوی دو شیعی مذهب، اختلاف جدی است و راه حل قاطعی در فقه وجود ندارد (مفاتیح الشرایع، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۲۷۸) و ممکن است دادرسی یکی از نظرهای مخالف را به عنوان فتوای معتبر بپذیرد و دیوان کشور را درگیر جنگ تاریخی شیعه و سنی کند و ماده نزع تازه ای بیافریند. در مورد سایر ادیان الهی نیز این گرفتاری کم و بیش به چشم می خورد. پس آیا نباید پذیرفت که حق با فقیه روشن بینی چون شهید ثانی است و افزودن شرط ایمان و اصلاح قانون مدنی، از نظر سیاست قانونگذاری و رعایت مصلحت و عدالت، اقدامی شتاب زده بوده است؟ واکنش رویه قضایی نسبت به چنین شرطی رفتن به یکی از دو راه است؟

۱- برای اعتلا فقه می ایستد و در دادرسی ها کفر و ایمان را به میان می کشد و درباره آن به داوری می پردازد و نظام قضایی را به دامی می افکند که به آن اشاره شد.

۲- یا در اجرای حکم قانون و به حکم عقل اداری، مسامحه و تغافل می کند.

هیچ یک از این دو راه مطلوب و خوشایند خردمندان نیست و نشان می دهد که شوق اسلامی کردن نظام حقوقی نباید قانونگذار را غافل از مصالح اجتماعی و ضرورت های زندگی کنونی سازد و حکومت قانون را به خطر بیندازد. در هر حال به نظر می رسد که رویه قضایی راه دوم را برگزیده است و درباره شرط ایمان شاهد پافشاری نمی کند. این تمایل به ویژه در مورد مذاهب اسلامی آشکارا احساس می شود، هر چند به قلم ها نمی آید (به نقل از ناصر کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، ص ۴۳ و ۴۴).

شاهد باید با ایمان باشد. ایمان یعنی اسلام، و این شرط بر مسلمان بودن شاهد تأکید می نماید، یعنی در دادگاه اسلامی، تنها گواهی معتبر است که مسلمان باشد. در قوانین قبلی چنین شرطی برای شاهد منظور نشده بود و گفته می شد شهادت اثر قطعی ندارد و تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهی به نظر دادگاه واگذار شده است. در حالی که در حقوق امامیه ایمان شرط شاهد است، چرا که بینه با وصفی که مقرر شده و شرایطی که برای آن پیش بینی کرده اند، باید مورد قبول قرار گیرد (به نقل از سید جلال الدین مدنی، ادله اثبات دعوی، ص ۲۰۴). دکتر لنگرودی، اسلام را یکی از شروط شهادت دانسته است (دایرة المعارف علوم اسلامی - قضایی، محمد جعفر جعفری لنگرودی، ص ۸۱) و اینطور بیان نموده است:

« یکی از شروط شهادت اسلام است یعنی:

اولاً: شهادت مسلم بر مسلم و غیر مسلم، قابل قبول است

ثانیاً: شهادت غیر مسلم بر مسلم، قبول نیست، مگر در مورد گواهی بر وصیت (تملیکی یا عهدی) که وصیت در سفر از جانب مسلم صورت گیرد و دو مسلمان و دو مسلمان عادل نیابد که گواه وصیت باشند، در این صورت می تواند از اهل کتاب، دو شاهد عادل بگیرد. هم چنین است اگر موصی در زندان باشد، ملاک احادیثی (کشف اللثام، فاضل هندی، ج ۲، ص ۳۶۳ و مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۱۲) که در این مورد است، شامل این فرض (زندان) نیز می باشد.

در بحثی که شد فرق نیست که شهادت علیه مسلم یا بر له او باشد. به طریق اولی اگر یک مسلمان عادل بباید با ضمیمه کردن به یک ذمی عادل، می تواند در حضور آنان در سفر (یا زندان) وصیت کند (مستندالشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۱۳).

از احادیث مذکور دانسته می شود که شهادت ذمی بر ذمی یا به سود او، به شرط اینکه هم کیش او باشد، قابل قبول است. بر غیر هم کیش قبول نیست مگر آن که دو شاهد از هم کیشان خود پیدا نکند. و کسانی که از دین خارج شوند، حق ادای گواهی را ندارند (همان، ص ۶۱۲ و جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ و الفروق، ابو هلال عسگری، ج ۴، ص ۸۵).

گفتار دوم: عدالت

دلایل شرط بودن عدالت شاهد:

۱- کتاب:

الف: «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ» (سوره طلاق، آیه ۲)

ب: «فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» (سوره بقره، آیه ۲۸۲) معلوم است که فاسق، مرضی نیست.

ج: «إِنْ جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» «فَتَبَيَّنُوا» (سوره حجرات، آیه ۶) شهادت، نبأ و خبر است، بنابراین وقتی فرد فاسق شهادت داد، نباید پذیرفت، بلکه باید تحقیق کرد تا آن خبر از راه تحقیق ثابت شود، و به گفته فاسق اعتبار نیست.

۲- سنت:

عن عبدالله بن ابی یعفور قال قلت لابی عبدالله علیه السلام، بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقليل شهادته لهم و عليهم (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۲۸۸) فقال: ان تعرفوه بالستر و العفاف و كف البطن و الفرج و اليد و اللسان و يعرف باجتناوب الكبائر التي او عدالله عليها النار (همان جا)

ب: عن یونس بن عبد الرحمان عن بعض رجاله عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: سألته عن البينة اذا اقيمت على الحق، ايحل للقاضي ان يقضى بقول بينه؟ فقال خمسة اشياء يحب على الناس الخذ فيها بظاهر الحكم، الولايات و المناكح و الذبايح و الشهادات والانساب فاذا كان ظاهرا الرجل ظاهرا "مأمونا" جازت شهادته و لا يسال عن باطنه (همان منبع، ج ۱۸، ص ۲۹۰)

ج: عن محمد بن قيس عن ابی جعفر علیه السلام في حديث ان عليا" عليه السلام قال: لا اقبل شهادة الفاسق الا على نفسه (همان منبع، ج ۱۸، ص ۱۹۱).

مطلب اول: عدالت شاهد

از آیات قرآن که در موارد خاص، پذیرش دو شاهد عادل را توصیه کرده است و اخبار بسیار که به طور کلی دو شاهد عادل را وسیله استخراج حق در فصل خصومت دانسته است، چنین فهمیده می شود که عدالت، شرط صحت شهادت است. اجماع مسلمین بر این است. از احادیثی که در مورد تعارض دو بینه، ترجیح یک بینه را به اعدل بودن گواهان آن بینه، توصیه کرده است و به طور ضمنی معلوم است که عدالت شرط صحت شهادت است (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۱۵).

عدالت در قانون تعریف نشده است. مؤلفان غالبا" آن را اجتناب از گناهان کبیره و ترک اصرار بر گناهان صغیره می دانند. برخی از آنان در این مورد اجمالا" و تفصیلا" مطالبی نوشته اند (معین الحکام، علاء الدین الطرابلسی، ص ۸۵ و ۷۰ و مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۲۰)

این تعریف ها بی اساس نیست، زیرا عدالت در قرآن و اخبار در معنی عام آن به کار رفته است. عدالت به معنی عام، عبارت از این است که هر چیز در جای طبیعی خود، قرار داده شود. و به همین معنی در اصول مذهب شیعه جای گرفته است. عدالت یک مسلمان این است که در کارهای ارادی خویش هر کار را به جای خود کند. یعنی محل شرعی هر کار را در نظر بگیرد و آن کار را به جای خویش صورت دهد. اما چون رعایت مکروهات و مستحبات عملا" برای همه مقدور نیست، ناگزیر به رعایت الزامات (اوامر و نواهی) بسنده کرده است. در مورد گناهان صغیره نیز حدیث (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۳۰) روایت این سنن: لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار وجود دارد که فقط اصرار بر صغیره را از کبایر به شمار آورده است. از حدیث (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۲۰) روایت صحیح ابن ابی یعفور بم تعرف عدالة الرجل

دیگر معلوم است که به صرف ارتکاب گناهان صغیره، تا زمانی که به سر حد اصرار نرسد، عدالت از بین نمی رود.

از این مسائل معلوم است که ضابطه ای که برای عدالت به شرح مذکور فوق یافته اند، متکی به اسناد قرآن و حدیث است. لکن چون این استنباط، ثبت نشده و قدما در اطراف این نظر به ب تدوین استدلالات خود دست نزده اند، با گذشتن قرون، اوهام و شک ها به این مسأله راه یافته و مایه حیرت دیگران شده است (همان، ص ۶۱۷ به بعد).

مطلب دوم: ثبوت و اثبات در عدالت

از جمله مباحثی که باید به طور تفکیک مورد بحث قرار گیرد این است که بدانیم عدالت از نظر ثبوتی (ماهوی) چیست؟ آن گاه ببینیم کاشف از عدالت چه باید باشد؟ این مرحله اثبات عدالت است که ربطی به مرحله ثبوت آن ندارد. اما مؤلفان عموماً "مرحله ثبوتی عدالت را با مرحله اثباتی آن آمیخته اند و این جای تعجب است.

در مرحله اثبات عدالت نیز دو بحث جداگانه در سخنان مؤلفان آمده است که جهت ضعف اسلوب در تدوین این دو بحث، متأخران، آن ها را بحث واحد انگاشته اند و حال آنکه دو بحث متفاوت است:

اول: برای اثبات عدالت چه وسیله ای در دست است؟ اگر نص قانون در این مورد، اماره قانونی ارائه نکرده بود، باید گفته می شد که معاشرت مستمر انسان با انسان دیگر، می تواند عدالت او را طبق ضابطه ای که گفته شد، محرز دارد.

دوم: آیا قانونگذار در این مورد، اماره ای عرضه کرده است. این سؤالی است که باید صریحاً آن را طرح نمود و مورد بحث قرار داد. (دایره المعارف علوم اسلامی - قضایی، محمد جعفر جعفری لنگرودی، ص ۸۰۴). نظر صحیح این است که به موجب احادیث، اماره قانونی برای کشف عدالت اشخاص وجود دارد و آن همان حسن ظاهر است که در پاره ای از احادیث (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۴۹) با عبارت «ظاهر مأمون» یاد شده است. حقیقت این است که اگر از این اماره دست برداریم، اثبات عدالت، بسیار دشوار خواهد شد به طوری که از بین (به عنوان یک دلیل اثبات دعوی) باید به کلی چشم پوشید و با حذف بینه از آیین دادرسی اسلامی، تقریباً "هشتاد درصد کارها تعطیل می شود.

مطلب سوم: اسباب ثبوت عدالت

عدالت با یکی از امور ذیل ثابت می شود:

الف: با شهادت دو عادل. در این صورت آن دو را معدلین و مزکین می نامند. با این وسیله عدالت شهود دعوی، بر قاضی (نه بر دیگران) روشن می شود (همان، ص ۶۲۶). اما با سایر وسایل که ذیلاً بررسی می شود، عدالت شخص برای هر شخص دیگر ثابت می شود.

ب: شیاع (استفاضه) یکی از وسایل اثبات عدالت است.

ج: مصاحبت مستمر به شرحی که گفته شد، می تواند وسیله اثبات عدالت باشد.

د: حسن ظاهر (ظاهر مأمون) می تواند کاشف از عدالت باشد. این یک اماره قانونی است که شرح آن گذشت و صرف علم به اسلام و ایمان شاهد، ظاهر مأمون را درست نمی کند و به این مقدار، احراز عدل شاهد نمی شود (همان، ص ۶۲۶ و ۶۲۷ و جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۳۳۶).

اگر عدالت کسی ثابت شد، آن را دائماً می توان استصحاب کرد تا زمانی که قطع به زوال عدالت پیدا شود.

مرور زمان هایی که در بعضی از کتاب های جمهور هست دلیل ندارد (جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۳۳۹ و مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۴۸).

از این که آیا اسلام شرط عدالت است؟ به نظر دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، اسلام شرط عدالت مسلم است، زیرا به موجب قوانین اسلام، ذمی با شرایط قانونی می تواند بر کیش خود بماند. پس او هم اگر در کیش خویش، اعمال خود را با شرع خود وفق دهد، می تواند عادل باشد (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۱۱ و ۶۲۵) بنا براین توضیح، ایمان به معنی اخص، شرط تحقق عدالت نیست (دایره المعارف علوم اسلامی - قضایی، محمد جعفر جعفری لنگرودی، ص ۸۰۶).

با توجه به احادیث ابن ابی یعفور و ساید احادیث، پیداست که مروت را نمی توان شرط تحقق عدالت دانست (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۲۹ و ۶۳۰).

اکنون که تعریف عدالت دانسته شد، می توان ضد آن را که فسق است، دانست. یعنی با زوال عدالت، فسق جانشین آن می شود. تردید پاره ای از مؤلفان در این مورد، معارضه با بدیهیات است (همان، ص ۶۲۳ و ۶۲۴).

عدالت حکم وضعی است. به اصطلاح عصر ما عدالت، از حقوق عمومی است که قابل حذف و اسقاط به اراده مدعی علیه نیست. یعنی خواننده نمی تواند بگوید که من شهادت بینة مدعی را می پذیرم، هر چند که گواهان، فاسق یا مجهول الحال باشند (همان، ص ۶۲۹ و ملحقات عروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ص ۷۲).

این نظر همهٔ مسلمانان است به جز حنفیه، که عدالت را از حقوق عمومی نمی دانند. می گویند اگر خواننده از حاکم دادگاه بخواهد که مدعی، عدالت گواهان خویش را اثبات کند، حاکم به این تقاضا ترتیب اثر خواهد داد (الفروق، قرافی، ج ۴، ص ۸۳) اما این مطلب به این صورت که این مؤلف مالکی به حنفیه نسبت داده است، برخلاف نوشتهٔ حنفیه است، زیرا حنفیه عقیده دارند که اسلام شاهد، دلیل بر عدل شاهد است (عدالت ظاهری)، لکن اگر خواننده از حاکم بخواهد که عدالت حقیقی گواه مدعی، از جانب او اثبات شود، حاکم باید به این تقاضا ترتیب اثر بدهد (الفتاوی الهندیه، مولا شیخ نظام، ج ۴، ص ۴۵۰). هرگاه خوانندهٔ دعوی، اقرار به عدالت گواه مدعی کند کافی نیست، باید حاکم دادگاه، عدالت او را احراز کند (ملحقات عروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ص ۷۲).

ملاحظات:

الف: علم حاکم دادگاه به عدالت شاهد، شرط اعتبار شهادت است. عدالت ثبوتی، کفایت نمی کند. پس اگر دادگاه پیش از استماع گواهی، عدالت او را احراز نکند و شهادت را استماع نماید و بعداً معلوم شود که شاهد در حین ادای شهادت، عادل بوده است، این عدالت کافی نیست و باید دوباره استماع گواهی شود (همان جا). نظر صاحب جواهر الکلام برخلاف این است (جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۵۹).

ب: عدالت شاهد در حین ادای شهادت، شرط صحت شهادت است. لازم نیست که شاهد در حین تحمل شهادت هم عادل باشد.
ج: هرگاه شاهد پس از ادای شهادت و پیش از صدور حکم دادگاه، فاسق شود این فسق طاری خدشه ای به اعتبار شهادت نمی زند (همان، ص ۳۷۷ و ۴۵۹).

مطلب چهارم: معیار تمیز عدالت

در فقه، برای تمیز عدالت در شاهد سه معیار پیشنهاد شده که هر کدام گروهی طرفدار دارد:

- ۱- در نظر مشهور میان علامه و متاخران او، عدالت کیفیت نفسانی است که باعث تقوا و مروت در انسان می شود. این کیفیت باز دارنده و محرک را به ملکهٔ عدالت و هیئت راسخ نیز تعبیر کرده اند. بعضی از بزرگان نیز توضیح داده اند که مقصود از ملکهٔ عدالت حالتی است که ارتکاب گناهان را دشوار می کند نه محال. زیرا اگر این اندازه در تقوای شاهد سختگیری شود، تنها معدودی نادر حائز شرط عدالت می شوند و این امر با نیاز اجتماعی اثبات در عبادات و معاملات و ایقاعات منافات دارد (به نقل از ناصر کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، ص ۴۰).
- ۲- پاره ای از فقیهان به جای تکیه بر ملکهٔ باز دارنده و باعث تقوا، به چهرهٔ عملی و اثباتی آن پرداخته اند: می گویند عدالت با ترک معاصی و به ویژه پرهیز از گناهان بزرگ و نداشتن اصرار یا عادت بر ارتکاب سایر گناهان احراز می شود. یعنی عدالت مفهومی نزدیک به تقواست (سرائر، ابن ادریس، ج ۱، ص ۲۸۰ و کفایة الاحکام، محقق سبزواری، ص ۲۸ و تحریر الاحکام، علامه حلی، ج ۲، ص ۲۰۸).
- ۳- بعضی هر دو شرط را به هم آمیخته اند، بدین معنی که استقامت در کردار، در صورتی نشان عدالت است که دلالت بر وجود ملکه، یا کیفیت باز دارنده و راسخ در ذهن باشد. زیرا ملکهٔ پرهیز از گناه ملازمه با اجتناب عملی از آن ندارد؛ همچنان که تقوا و مروت در کردار ملازمه با وجود آن استعداد و ملکهٔ آرمانی ندارد. پس وقتی گفته می شود که استقامت ناشی از ملکهٔ تقوا به معنی عدالت است، در واقع دو شرط استعداد و کیفیت نفسانی را با درستی کردار به هم آمیخته اند تا معنای ویژه ای از آن به دست آید (من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۸۰).

در مقام داوری نسبت به این سه نظر، باید به دو نکتهٔ مهم به عنوان داده های نخستین بحث توجه کرد که سبب نزدیک شدن نظرها و ساده تر شدن اثبات عدالت می شود:

- ۱- حقوق وسیلهٔ روانکاوی اشخاص را ندارد تا بتواند به دلیل مستقیم وجود ملکهٔ عدالت دست یابد، پس ناچار باید به اماره هایی روی آورد که نشان وجود آن ملکه باشد. بارزترین نشانهٔ حسن ظاهر رفتار و کردار او در جامعه است و تنها از این راه می توان به وجود آن کیفیت آرمانی و راسخ در ذهن پی برد. در نتیجه باید گفت در هر سه نظر شیوهٔ رفتار و منش اجتماعی شاهد سهم اصلی را در احراز عدالت شاهد دارد، خواه به عنوان شرط اصیل به آن نگریسته شود یا دلیلی بر وجود ملکهٔ عدالت.
- ۲- در ارزیابی رفتار شاهد، باید پندار و کردار نیک او چندان تکرار شود که بتوان گفت عادت او شده است و گرنه کار خیر اتفاقی از هر ضروری محتمل است و نباید آن را «عدالت» شمرد. از سوی دیگر، عادت به نقوا و میانه روی و رفتار هنجار در اجتماع همان کیفیت آرمانی و راسخ در ذهن است که ملکهٔ عدالت نامیده می شود.

بدین ترتیب، اختلاف‌ها، دست‌کم در مرحله اثبات و عملی، فایده‌مهمی ندارد و به جای بحث درباره کیفیت روانی شاهد، کافی است به کردار اجتماعی او توجه شود. در این باره، مهم‌ترین پرسش این است که معیار تمیز نیک و بد اعمال شاهد چیست؟ آیا رعایت تقوای مذهبی یا اجرای دستورهای اسلامی و پرهیز از منهیات کافی است، یا معیار رفتار با فتوت و مروت در اجتماع را باید داور نهایی شمرد؟

افزوده شدن ایمان و مروت بر شرط عدالت در تاریخ فقه (از زمان علامه به بعد) حکایت از این واقعیت دارد که با پخته شدن اندیشه‌های فقهی، دانشمندان اسلامی نیز به اهمیت رفتار اجتماعی و داورهای عرفی پی برده‌اند. بی‌گمان، اجرای دستورهای مذهبی، وسیله تهذیب نفس و قرب به حق است ولی نتیجه به کاربردن این وسیله در رفتار اجتماعی ظاهر می‌شود و چه بسا کسانی که در رعایت ظواهر و پرهیز از آن چه در شرع نهی شده اهتمام لازم دارند، ولی از رفتاری متعادل و همراه با مروت بی‌بهره‌اند و تندخویی و تعصب نابجا آنان را به بیراهه می‌برد. به همین جهت در مسالک شهید ثانی تصریح شده است که شهادت کسی که مروت ندارد پذیرفته نیست و این در حالی است که فقیهان، فهمیدن مروت را به محاسن اخلاقی و کارها و عادت‌های پسندیده تعبیر می‌کنند (مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۲، کتاب شهادت «والذی یسیر بسیره امثاله فی زمانه و مکانه»). بدین ترتیب، سیر تاریخ اندیشه‌ها در فقه به سوی توجه به رفتار اجتماعی می‌رود.

در رویه قضایی نیز بیشتر توجه دادرسان به شغل و پیشه و معلومات و منش اجتماعی شاهد است تا اجرای تکالیف دینی، که به طور معمول دور از دید عمومی انجام می‌شود و تحقیق درباره آن به سختی امکان‌پذیر است.

در تمیز عدالت شخصی هم که به حکم ظاهر انسانی متعارف و اجتماعی است، دادرسان اصل را بر اعتماد به او می‌نهد و به دلایل فسق و بی‌تقوایی (جرح شاهد) رسیدگی می‌کند، یعنی اثبات بی‌عدالتی و منش ناهنجار شاهد به عهده طرفی است که ادعای جرح او را می‌کند.

در فقه نیز گروهی از فقیهان شرط عدالت را اسلام شاهد ندانسته‌اند (جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۱، ص ۱۹ و مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۳۵) در هر حال، وصف مقابل عدالت فسق است، یعنی تجاوز به اصول اخلاقی که شخص اعتقاد به آن دارد. همچنین طبق ماده ۱۸۱ ق.م.ا مقرر نموده: «عادل کسی است که در نظر قاضی یا شخصی که بر عدالت وی گواهی می‌دهد، اهل معصیت نباشد. شهادت شخصی که اشتها به فسق داشته باشد، مرتکب گناه کبیره شود و یا بر گناه صغیره اصرار داشته باشد، تا احراز تغییر در اعمال او و اطمینان از صلاحیت و عدالت وی، پذیرفته نمی‌شود».

مطلب پنجم: شهادت مجهول العداله

شهید ثانی علیه الرحمه در کتاب مسالک معتقد است، عدالت باید در دو مقام بحث شود:

۱- عدالت به چه وسیله ثابت می‌شود.

۲- عدالت چگونه از بین می‌رود.

در مقام اول در این بحث می‌شود که آیا می‌توان مسلمان را بدون این که بدانیم دارای ملکه عدالت است عادل بخوانیم یا اینکه حتماً باید عدالت او را آزمایش کرد یا دو شاهد، عادل بودن او را تأیید کنند. شهید ثانی در کتاب قضا این بحث را این گونه مطرح کرده است: «مشهور، مخصوصاً متأخرین معتقدند باید از عدالت شاهد، تحقیق به عمل آید. اعتماد کردن بر این که شهود مسلمان هستند، کفایت نمی‌کند. اگر خداوند فرموده «واستشهدوا شهیدین من رجالکم» در جای دیگر فرموده است «واشهدوا ذوی عدل منکم» بنابراین باید مطلقاً را حمل بر مقید کرد و لازمه این که شهیدین من رجالکم، متصف به وصف عدالت باشند این است که در مورد شهیدین، چیزی زائد بر وصف اسلام ثابت شود، زیرا اولاً از آن جا که رجالکم، خطاب به مسلمانان است قید اسلام در آیه داخل است و ثانیاً بنا بر آیه فوق عدالت شرط قبول شهادت، و جهل به شرط مستلزم جهل به مشروط است، پس باید عدالت شاهد احراز شود و ثالثاً به خاطر روایت ابی یعفر: قال قلت لابی عبدالله (ع) بما تعرف عدالة الرجل من المسلمین حتی تقبل شهادته لهم و علیهم قال فقال ان تعرفوه بالستر والعفاف و الکف عن البطن الفرج و الید واللسان و يعرف باجتنا بکبائر التی او عدائه علیها النار من شرب الخمر والزنا والربا و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و غیر ذلک و الدلالة هی ذلک کله ان یکون ساتراً لجميع عیوبه حتی یحرم علی المسلمین تفتیش ما وراء ذلک من عتراته و غیبه و یجب علیهم تولیته و اظهار عدالته فی الناس... الحدیث (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۲۸۸).

در تمام ادله فوق اشکال است. اما آیه فاستشهدوا شهیدین من رجالکم دلالت نمی‌کند، وقتی که از مسلمانان فسق ظاهر نشده، چیزی بیشتر از ظاهر اسلام لازم است زیرا ظاهر اسلام یعنی عدالت و اصل در مسلم، عادل بودن است. باید امر مسلم را حمل بر این کرد که واجبات را انجام می‌دهد و محرمات را ترک می‌کند. فرضاً قبول کنیم اسلام غیر از عدالت است، اما شرط نشده که به عدالت علم داشته باشیم بلکه همین اندازه که ندانیم عدالت او زایل شده، کافی است. عدالت در آیه شریفه و استشهدوا شهیدین من رجالکم بصورت شرط نیامده تا گفته

شود جهل به شرط، مستلزم جهل به مشروط است، بلکه در قالب وصف آمده و مفهوم وصف حجیت ندارد. البته در آیه ان جائنکم فاسق نبأ فتبینوا فسق، شرط وجوب تبیین است و لازمه آن این است که اگر علم به فسق نداشته باشیم، امر به تبیین نیز وجود ندارد. اما روایت علاوه بر این که در دلالت بر مطلوب قصور دارد از نظر سند نیز ضعیف است.

بند اول: ادله روایی قبول شهادت مجهول العدالة

۱- روایت یونس عن بعض رجاله عن ابي عبدالله (ع): قال سألته عن البینه اذا اقيمت على الحق ايجل للقاضی بقضی يقول البینه من غير مسألة اذا لم يعرفهم قال خمسة اشياء يجب على الناس الاخذ بها بظاهر الحكم الولايات و المناكح و الموارث و الذبائح و الشهادات فاذا كان ظاهره ظاهراً "مامونا" جازت شهادته و لا يسئل عن باطنه (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۲۹۰).

۲- روایت العلابین سیابه قال سألت ابا عبدالله عن شهادته من يلعب بالحمام فقال لا بأس اذا كان لا يعرف يفسق. علابین سیابه می گوید: از امام صادق (ع) در مورد شهادت شخصی که با کبوتر بازی می کند پرسیدم، حضرت فرمودند: اگر معروف به فسق نیست عیبی ندارد (همان منبع، ج ۱۸، ص ۲۹۱).

۳- روایت عبدالله بن المغیره عن الرضا عليه السلام قال « كل من ولد على الفطرة و عرف بصلاح في نفسه جازت شهادته ». (همان منبع، ج ۱۸، ص ۲۹۰)

عبدالله بن مغیره می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم مردی همسر خود را طلاق داده و دو شاهد ناصبی را بر آن به شهادت گرفته است، حضرت فرمودند: هر کس که مسلمان متولد شده و معروف به درستکاری است، شهادتش جایز است. پس احراز عدالت شاهد لازم نیست.

۴- صحیح ابی بصیر: قال سألت ابا عبدالله (ع) عما يرد من الشهود قال الظنين و المتهم والخصم. قال قلت الفاسق و الخائن قال كل هذا يدخل في الظنين.

صاحب مفتاح الکرامه می گوید: اگر عدالت شاهد، مجهول باشد، بنابر مشهور علم به این که او مسلمان است، کافی نیست، اما استاد ما آقا محمد باقر می گفت، قبول شهادت مجهول، به تعداد زیادی از اصحاب نسبت داده شده است. (مفتاح الکرامه، سید محمد جواد عاملی، ج ۱۰، ص ۳۸)

بند دوم: ادله عدم قبول شهادت مجهول العدالة

۱- وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ (سوره طلاق، آیه ۲) مادامی که عدالت احراز نشود، شهادت اعتبار ندارد.

۲- صحیح ابن ابی یعفور (متن و آدرس آن قبلاً گفته شد)

۳- خبر عبدالملک عن الباقر عليه السلام: تقبل شهادة المرأة و النسوة اذا كن ستورات من اهل البيوتات معروفات بالستر والعفاف (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۲۹۴)

۲- روایت طولانی که در وسائل الشیعه از امام حسن عسگری (ع) نقل شده است: امام حسن عسگری در تفسیر منسوب به ایشان از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که وقتی دو نفر مخاصمه خود را نزد ایشان مطرح می کردند، پیامبر اکرم (ص) به مدعی می فرمودند: آیا دلیل و حجتی داری؟ اگر بینه ای اقامه می کرد که حضرت آن ها را می شناخت و. می پسندید، بر علیه مدعی علیه، حکم می فرمود و اگر بینه ای نداشت، مدعی علیه را قسم می داد که چنین چیزی که او ادعا می کند پیش او نیست و اگر شهودی می آورد که حضرت آن ها را نمی شناخت، به شهود می فرمود: قبیلۀ های شما کجاست؟ منزل و اقامتگاه شما کجاست؟ سپس طرفین دعوی و شهود را مقابل خود بر پا نگه می داشت، سپس امر می فرمود، اسامی مدعی و مدعی علیه و شهود نوشته شود، آنگاه آن را به یکی از اصحاب نیک خود می سپرد و مثل آن را به مرد دیگری از صحابه خود می داد و به هر یک از آن دو، بدون این که دیگری متوجه بشود، می فرمود: به محل قبیلۀ ها و بازار آن ها و محل سکونت تنها بروید و از اموال آن ها سؤال کنید، آن ها می رفتند و سؤال می کردند..... اگر در مورد خوبی ها و فضایل شهود خبر می آوردند، حکم می فرمود و اگر خبر از بدی آن ها می آوردند، طرفین را به صلح راهنمایی می فرمود و اگر شهود از افراد مجهول و غریب بودند که قبیلۀ و محل کاری ندارد، به مدعی علیه می فرمودند: در مورد این دو چه می گویی؟ اگر می گفت ما از این دو جز خوبی ندیدیم، مگر این که در مورد آن چه شهادت می دهند اشتباه می کنند، حضرت شهادت آن ها را تنفیذ می فرمود و اگر از بدی های آن دو ذکر می کردند، بین طرفین با صلح قطع خصومت می فرمود (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۱۷۴ و ۱۷۵). بعضی در مورد عدم قبول شهادت مجهول العدالة چنین استدلال کرده اند: اصل، فسق است، زیرا یا به این خاطر که در خارج، فسق بر عدل غلبه دارد و یا مؤنه

کمتری می خواهد، زیرا با انجام واجب و ترک مخالف، مروت تحقق می یابد ولی عدالت، با انجام تمام اوامر و ترک تمام نواهی، تحقق می یابد.

شیخ طوسی در کتاب خلاف و شیخ مفید در کتاب الشراف و ابوعلی کاتب (به نقل از مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۲، کتاب شهادت) معتقدند، اصل عدم فسق است زیرا اسلام ملکه ای است که دارند آن را از فسق دور می کند و حمل افعال مسلمانان بر صحت همین است، اینها معتقدند همین که شاهد، مسلمان شناخته شود، کافی است.

در مقام دوم این بحث مطرح است عدالت چگونه زائل می شود. در این بحثی نیست که عدالت با ارتکاب گناهان کبیره مانند قتل و زنا و مانند اینها از بین می رود، بحث در این است که آیا همه گناهان، کبیره هستند یا به کبیره و صغیره تقسیم می شوند.

گروهی از فقها از جمله شیخ مفید و ابن براج و ابوصلاح و ابن ادریس و طبرسی معتقدند همه گناهان کبیره هستند زیرا قدر مشترک همه، مخالفت با امر و نهی الهی است و صغیره و کبیره بودن دو صفت اضافی است (مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۲، کتاب الشهادت) محقق حلی و اکثر متأخرین قول دوم را قبول دارند زیرا خداوند می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (سوره نساء، آیه ۳۱) که مفهوماً دلالت بر مغایرت کبائر با غیر کبائر دارد و در حدیث آمده است ان الاعمال الصالحة يكفر الصغائر.

مطلب ششم: ظاهر حال فرد مسلمان

یکی از طرق اثبات عدالت شاهد توجه به ظاهر حال فرد مسلمان است. در حقیقت اسلام به ظاهر افراد نیز توجه دارد. «ظاهر حال» فرد مسلمان، اماره ای بر داشتن عدالت و یا نداشتن آن درست می کند که بر قاضی، چنین ظاهری حجت است. این ظاهر حال، طی پرسش هایی که قاضی از شاهد می نماید، بر وی مکشوف خواهد گردید. مثلاً "قاضی با سؤال از شغل و وضعیت حال و این که شخص، کار خلاف مروت و شأن خود می نماید، می تواند به ظاهر حال وی حکم نموده و او را عادل بداند. برای مثال کسی که سالیان سال در محلی، به شغل شریفی اشتغال دارد، همین «طول مدت اشتغال به شغل شریف» قرینه ای برای اثبات عدالتش تلقی می گردد. کار خلاف مروت یا مروت به معنای کار خلاف شأن و منزلت اجتماعی است. بنابراین، امام جماعت مسجد که در ملا عام ساندویچ بخورد یا بستنی قیفی لیس بزند، از عدالت ساقط می گردد. برخی از فقها بازی شطرنج، خنیاگری، شنیدن لہو لعب، داشتن آلات آن، پوشیدن لباس ابریشم و زیور آلات برای مرد را از اسباب سقوط عدالت دانسته اند.

در تبصره ماده ۱۹۵ ق.م.ا بیان شده است: «در اثبات یا نفی عدالت، علم شاهد به عدالت یا فقدان آن لازم است و حسن ظاهر به تنهایی برای احراز عدالت، کافی نیست». با محدودیتی که این ماده به وجود می آورد، باید معتقد شد قانون گذار، حسن ظاهر شاهد را در صورتی معتبر می داند که بتوانیم از رفتارهای ظاهری شاهد عدالت او را کشف نماییم و حسن ظاهر تنها برای احراز عدالت شاهد کافی نیست. در این رابطه برخی از فقها مثل امام خمینی صرف تعبد را کافی دانسته اند. لفظ «تعبد» در مقابل «توصل» است یعنی هر چند نتوان از حسن ظاهر، عدالت واقعی شاهد را کشف نمود، ولی از آن جا که خود شارع، این وسیله را برای اثبات عدالت شاهد در نظر گرفته، می توان به مفاد شهادت فردی که تنها دلیل اثبات عدالتش، حسن ظاهر اوست، ترتیب اثر داد. مثلاً "شرکت در نماز جمعه، حسن شهرت، امین بسیاری از مردم بودن، تاجر سرشناس، مورد اعتماد مردم بودن، طول مدت اشتغال به شغل شرافتمندانه در محل، و بعضاً داشتن محاسن در چهره) در صورت اعتقاد به حرمت زدن ریش (می توانند اماره ای در قالب «ظاهر حال مسلمان» درست کنند که برای قاضی نوعی اماره بر عدالت وی باشند. البته نداشتن سوء پیشینه مؤثر کیفری نیز، یکی از امارات دال بر اثبات عدالت است. (به نقل از عبدالرسول دیانی، ادله اثبات دعوی در امور مدنی و کیفری، ص ۱۷۶)

جرح شاهد

از راه های اثبات مدعا نزد قاضی، شهادت دو مرد عادل است. با جهل قاضی به عدالت شاهد، فحص از آن قبل از صدور حکم بر وی واجب است. این فحص یا از طریق مدعی انجام می گیرد؛ بدین معنا که قاضی از وی (که اقامه بینه کرده است) می خواهد عدالت گواهان خود را ثابت کند و یا خود قاضی عهده دار این امر می گردد. (جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۰، ص ۱۱۰ و ۱۱۵ و مفتاح الکرامه، سید محمد جواد عاملی، ج ۲۰، ص ۷۶ و ۸۳، عروة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ج ۳، ص ۷۱ و اسس القضاء والشهادة، میرزا جواد تبریزی، ص ۹۵)

ماده ۱۹۲ ق.م.ا مقرر نموده: «قاضی مکلف است حق جرح و تعدیل شهود را به طرفین اعلام کند».

با اقامه بینه بر عدالت شهود از سوی مدعی، عدالت آنان نزد قاضی ثابت می شود؛ لیکن در این که قاضی می تواند به صرف ثبوت عدالت شهود نزد وی، حکم صادر کند یا بر او واجب است، قبل از صدور حکم از منکر بپرسد که وی بینه ای بر فسق شهود دارد یا نه، اختلاف است. (المهذب، قاضی ابن براج، ج ۲، ص ۵۸۶ و المبسوط، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۱۵۹ و جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۴۰، ص ۱۹۲ و ۱۹۳)

طبق ماده ۱۹۳ ق.م.ا مقرر شده: « جرح شاهد شرعی باید پیش از ادای شهادت به عمل آید، مگر آن که موجبات جرح، پس از شهادت معلوم شود. در این صورت، جرح تا پیش از صدور حکم به عمل می آید و در هر حال دادگاه مکلف است به موضوع جرح رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند.

قول دوم به مشهور نسبت داده شده است (فقه الصادق، سید صادق روحانی، ج ۲۵، ص ۸۶) بنابر وجوب نیز در این که این امر مطلقاً " بر قاضی واجب است یا تنها در صورت جهل منکر به داشتن چنین حقی (اقامه بینه بر فسق) اختلاف است. (همان جا) با مثبت بودن پاسخ منکر و تقاضای مهلت از قاضی برای اقامه بینه، قاضی به او مهلت می دهد. مدت مهلت بنا بر آنچه به مشهور نسبت داده شده، سه روز است. بدون تفصیل بین دوری مسافت بینه و نزدیکی آن. (المبسوط، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۱۵۹ و المهذب، قاضی ابن براج، ج ۲، ص ۵۸۶ و ارشاد الاذهان، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۴۵) ولی طبق تبصره ماده ۲۳۴ ق.آ.د.م مقرر شده: « در صورتی که طرف دعوا برای جرح گواه از دادگاه استمهال نماید، دادگاه حداکثر به مدت یک هفته مهلت خواهد داد ».

جرح شاهد یا گواه عبارت است از ادعای فقدان یکی از شرایطی که قانون برای شاهد مقرر کرده است. در این صورت دادگاه موارد جرح را استماع و مورد بررسی قرار می دهد و منظور از تعدیل در این جا، عبارت از شهادت دادن بر عدالت کسی را گویند. شاهد را معدّل به (کسر دال و تشدید آن) نامند و گاه شاهد تعدیل و شاهد تزکیه هم می گویند. تعدیل در مقابل جرح است. در ماده ۲۳۴ ق.آ.د.م مقرر داشته « هریک از اصحاب دعوی می توانند گواهان طرف خود را با ذکر علت، جرح نمایند. چنانچه پس از صدور رأی، برای دادگاه معلوم شود که قبل از ادای گواهی، جهات جرح وجود داشته، ولی برای دادگاه مخفی مانده و رأی صادره هم مستند به آن گواهی بوده، مورد از موارد نقض می باشد و چنانچه جهات جرح، بعد از صدور رأی، حادث شده باشد، مؤثر در اعتبار رأی دادگاه نخواهد بود.

طبق ماده ۱۹۱ ق.م.ا که اعلام نموده: « شاهد شرعی قابل جرح و تعدیل است. جرح شاهد، عبارت از شهادت بر فقدان یکی از شرایطی که قانون برای شاهد شرعی مقرر کرده است و تعدیل شاهد عبارت از شهادت بر وجود شرایط مذکور، برای شاهد شرعی است ». همچنین طبق ماده ۱۹۵ ق.م.ا مقرر نموده: « در اثبات جرح یا تعدیل شاهد، ذکر اسباب آن لازم نیست و گواهی مطلق به تعدیل یا جرح، کفایت می کند، مشروط به آن که شاهد دارای شرایط شرعی باشد ». در تبصره این ماده آمده است « در اثبات یا نفی عدالت، علم شاهد به عدالت یا فقدان آن لازم است و حسن ظاهر به تنهایی برای احراز عدالت کافی نیست.

مطلب هفتم: تعدیل دو شاهد دیگر

یکی از طرق اثبات عدالت شاهد که مستند به سنت حضرت علی (ع) بابت قضاوت است، تعدیل وی توسط دو شاهد دیگر است. یعنی اگر دو شاهد عادل بر عدالت فردی شهادت دادند، عدالت وی ثابت می گردد. سؤال مطرح است که آیا آن دو شاهد، خود نیازی به تعدیل ندارند؟ و آیا تمسک به ظاهر حال آن ها برای احراز عدالتشان کافی است؟ پاسخ اجمالی ما به سوال اول منفی است. یعنی برای تعدیل آن شهود دیگر نیازی به شاهد نیست.

البته باید متذکر شد که تعدیل شاهد توسط دو شاهد دیگر، در صورتی درست است که دو شاهد دیگر بر فسق شهود شهادت ندهند و آن ها را بدین ترتیب جرح ننمایند و الا در مقام تعارض شهود تعدیل، یا شهود تفسیق، شهادت شهود تفسیق مقدم است. ماده ۱۹۶ ق.م.ا آمده است: « هرگاه گواهی شهود معرفی شده در اثبات جرح یا تعدیل شاهد، با یکدیگر معارض باشد، از اعتبار ساقط است ».

مطلب هشتم: شیاع

شیاع نیز دلیلی برای احراز عدالت شاهد است. شیاع یعنی اخبار عده زیادی از افرادی که شرایط شاهد، در مورد آن ها احراز نشده، نسبت به یک امر، به گونه ای که احتمال خلاف واقع بودن این اخبار را به حد صفر برساند. این « همه می گویند » باید به اندازه ای فراگیر شده باشد

که گویا عدالت شخص را شهره آفاق نموده و گمان خلاف عدالت در مورد وی نرود. ناگفته نماند در شیاع، شرایط گویندگان از نظر شرایط شاهد احراز نشده است و الا اگر گویندگان شرایط شاهد را داشته باشند، دو نفرشان بر اثبات کفایت نموده و نیازی به شیاع برای اثبات نیست. البته جا دارد شیاع یا استفاضه را به عنوان یکی از ادله مستقل اثبات دعوی در فقه مورد بررسی اجمالی قرار دهیم. این دلیل از جمله ادله اثبات دعوی است که عمومیت ندارد و در خصوص برخی از دعاوی قابلیت استناد دارد که علاوه بر عدالت شهود، در موارد دیگری نیز کاربرد دارد. محقق حلی در شرایع، (شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۴، ص ۷۰) ولایت قاضی، نسب، مالکیت مطلق، موت، نکاح، وقف و عتق را از مواردی دانسته که با استفاضه به اثبات می رسند. شیاع بر خلاف شایعه، مفید علم است که مبنای درستی دارد و مقتضی یک جامعه مملو از افراد نیک و خشن است که در گفته های خود دقت وافی معمول می دارند. بدیهی است اگر جامعه ای به حدی جو متشنج و روابط بر اساس ترس و سانسور و تقیه باشد، طبعاً "شیاع از دلیلیت ساقط می شود و تبدیل به عناوین عامیانه ای نظیر «هوچی گری» و «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها» خواهد شد که بیشتر برای اثبات فسق و نه عدالت، مورد استفاده سوء قرار می گیرد. بنابراین، در شیاع، اولاً باید کثرت قائلین به حدی باشد که گمان خلاف نرود. ثانیاً روابط مردم بر مبنای سانسور و تقیه نباشد. یعنی همانطور که شیخ محمد حسن نجفی فرموده که استفاضه، شیاع هم نامیده می شود که از طریق آن غالباً قبل از حاصل شدن مقتضی شک، اطمینان خاطر و آرامش نفس پیدا می شود و این امر سیره مشهور جاری است.

مطلب نهم: تزکیه مدعی علیه

یکی دیگر از طرق اثبات عدالت شاهد، تزکیه وی توسط مدعی علیه است. یعنی اگر منکر دعوا اعم از دعوی کیفری یا مدنی، عدالت شاهد را تأیید نمود، این تزکیه به منزله اقرار است و معنایش این است که مدعی علیه راضی به این قضاوت می باشد. ولی البته برخی در این مورد تردید نموده اند به این دلیل که تزکیه شاهد توسط منکر دعوا، اعم از رضایت و اقرار به صحت قضاوت است. (به نقل از عبدالرسول دیانی، ادله اثبات دعوی در امور مدنی و کیفری، ص ۱۷۸)

نتیجه گیری

شاهد باید با ایمان باشد. ایمان یعنی اسلام، و این شرط بر مسلمان بودن شاهد تأکید می نماید، یعنی در دادگاه اسلامی، تنها گواهی معتبر است که مسلمان باشد. در قوانین قبلی چنین شرطی برای شاهد منظور نشده بود و گفته می شد شهادت اثر قطعی ندارد و تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهی به نظر دادگاه واگذار شده است. در حالی که در حقوق امامیه ایمان شرط شاهد است، چرا که بینه با وصفی که مقرر شده و شرایطی که برای آن پیش بینی کرده اند، باید مورد قبول قرار گیرد. دکتر لنگرودی، اسلام را یکی از شروط شهادت دانسته است (دایرة المعارف علوم اسلامی - قضایی، محمد جعفر جعفری لنگرودی، ص ۸۱۱) و اینطور بیان نموده است:

« یکی از شروط شهادت اسلام است یعنی:

اولاً: شهادت مسلم بر مسلم و غیر مسلم، قابل قبول است

ثانیاً: شهادت غیر مسلم بر مسلم، قبول نیست، مگر در مورد گواهی بر وصیت (تملیکی یا عهدی) که وصیت در سفر از جانب مسلم صورت گیرد و دو مسلمان و دو مسلمان عادل نیابد که گواه وصیت باشند، در این صورت می تواند از اهل کتاب، دو شاهد عادل بگیرد. هم چنین است اگر موصی در زندان باشد، ملاک احادیثی (کشف اللثام، فاضل هندی، ج ۲، ص ۳۶۳ و مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۱۲) که در این مورد است، شامل این فرض (زندان) نیز می باشد.

در بحثی که شد فرق نیست که شهادت علیه مسلم یا بر له او باشد. به طریق اولی اگر یک مسلمان عادل بباید با ضمیمه کردن به یک ذمی عادل، می تواند در حضور آنان در سفر (یا زندان) وصیت کند (مستند الشیعه، ملا احمد نراقی، ج ۲، ص ۶۱۳).

از احادیث مذکور دانسته می شود که شهادت ذمی بر ذمی یا به سود او، به شرط اینکه هم کیش او باشد، قابل قبول است. بر غیر هم کیش قبول نیست مگر آن که دو شاهد از هم کیشان خود پیدا نکند. و کسانی که از دین خارج شوند، حق ادای گواهی را ندارند (همان، ص ۶۱۲ و جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۶، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ و الفروق، ابو هلال عسگری، ج ۴، ص ۸۵).

در مورد عدالت: مسأله شهادت یکی از مهم ترین دلایلی است که در دعاوی مورد استفاده قرار می گیرد و شاهد نیز یکی از اصلی ترین پایه های آن است. شخص شاهد باید دارای شرایط و ویژگی هایی باشد تا شهادتش توسط دادگاه استماع گردد. از جمله این شرایط «عدالت» وی می باشد. عدالت شاهد یکی از شروط بسیار مهم وی در شهادت است و عادل بودن شاهد در پیشبرد روند دادرسی، کمک بسیار بزرگی به حساب می آید.

نظر به این که شهادت غیر عادل پذیرفته نمی شود، باید عدالت شاهد، قبل از شهادت وی احراز گردد. برای احراز این عدالت نیز راههایی وجود دارد که به ترتیب اولویت، علم قاضی، تعدیل و جرح، شیاع و استفاضه می باشد.

اولین قدم در راه اثبات عدالت شاهد، توسط قاضی و با علم وی صورت می گیرد. وقتی شهود جهت ادای شهادت معرفی می گردند، اگر قاضی عدالت آن ها را شناخت و با علم خویش به عدالت آن ها پی برد، شهادت آن ها را می پذیرد. اگر قاضی به عدالت شهود از طریق علم خویش دست نیابد، از مدعی می خواهد برای «تعدیل» شهود خود، دو نفر شاهد عادل اقامه نماید و اگر معدلین، شهود را تعدیل کنند و منکر نیز از شهود «جرحی» نداشته باشد، شهادت آن ها قبول می گردد. بر مبنای قول اقوی، جرح و تعدیل شهود به صورت مطلق کافی است و به بیان دلیل در جرح و یا تفسیر در تعدیل، نیازی نیست. شیاعی یا «استفاضه ای» که موجب علم باشد، از جمله راه هایی است که برای احراز عدالت شاهد به آن استناد می کنند. در صورتی که شهود به عدالت مشهور باشند و عده زیادی از مردم آن ها را عادل بدانند، به طوری که احتمال خلاف واقع بودن آن و خبر عدم عدالت آن ها به صفر برسد، می توان به آن اطمینان کرد و شهود را عادل دانست.

سه مورد پیش گفته که راه های پذیرفته شده ای در احراز عدالت شاهد هستند، یک راه دیگر وجود دارد که برخی از علما آن را پذیرفته و برخی نیز در آن تردید کرده اند و آن این است که عدالت شاهد از طریق «تزکیه» مدعی علیه (منکر) ثابت شود.

فهرست منابع

- آیین دادرسی مدنی، عبدالله شمس، تهران، دراک، تهران، ۱۳۸۴.
- اثبات و دلیل اثبات، ناصر کاتوزیان، چاپ سوم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵.
- ادله اثبات دعوی، مدنی، سید جلال الدین مدنی، چاپ هشتم، انتشارات پایدار، تهران، ۱۳۸۴.
- ادله اثبات دعوی در امور کیفری و مدنی، عبدالرسول دیانی، چاپ دوم، تهران، تدریس، ۱۳۸۵.
- ارشاد الازهان الی احکام الایمان، العلامة الحلی ابی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، قم جماعة المدرسین بقم المشرفه مؤسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۰ق=۱۳۶۸.
- اسس القضاء و الشهادة، جواد بن علی تبریزی، قم، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۹۳.
- اصول کافی، کلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، علمیه اسلامی، تهران، ۱۳۶۳.
- الفتاوی الهندی المسماة بالفتاوی العالمگیریه، علامه مولانا شیخ نظام و جماعة من علماء الهند الاعلام، ناشر: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۰ق=۱۹۸۰م.
- الفروق فی اللغة، ابو هلال عسگری، آستان قدس رضوی، امور فرهنگی، مشهد، ۱۳۶۳.
- الفروق، القرافی (مالکی)، چاپخانه «دار احیاء الکتب العربیة»، سال ۱۳۴۴هـ.
- المبسوط فی فقه الامامیه، شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی طوسی (شیخ طوسی)، طهران، المكتبة المرتضویه، بی تا.
- المذهب، عبدالعزيز بن تحریر بن ابن براج، ناشر: جماعة المدرسین بقم المشرفه، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق=۱۳۶۴.
- تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، جمال الدین ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۰ق-۱۴۲۲ق.
- تحریر الوسیله، روح الله موسوی خمینی، انتشارات دار الحکم، تهران، ۱۳۹۰.
- جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، سید احمد خوانساری، موسسه اسماعیلیان قم، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- جواهر الکلام، محمد بن حسن محمد باقر نجفی، چاپ هشتم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- دایرة المعارف علوم اسلامی قضایی، محمد جعفر جعفری لنگرودی، چاپ احمدی، فروردین ۱۳۶۳.
- شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن حسن محقق حلی، قم مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۳، چاپ سوم.
- عروة الوثقی، محمد کاظم طباطبایی یزدی، ناشر: تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ق.
- فقه الصادق، سید محمد صادق حسینی روحانی، قم، ایران، ۱۳۸۷.
- کتاب السرائر، الحاوی التحریر الفتاوی، ابی جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلی، ناشر، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- كشف اللثام عن قواعد الاحکام، بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی بالفاضل الهندی، ناشر: قم، جماعة المدرسین بقم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
- كفاية الحکام، محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری (محقق سبزواری)، ناشر جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ایران، ۱۰۹۰ق-۱۳۸۱.
- مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، زین الدین بن نور الدین علی بن احمد عاملی جبعی (شهید ثانی)، ناشر: مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم، ایران سال ۱۴۱۳ق.
- مستند الشیعه فی احکام الشریعه، احمد بن محمد مهدی نراقی، نشر: مشهد مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث ۱۴۱۵ق=۱۳۷۳.
- معین الاحکام، علاء الدین ابی الحسن علی بن خلیل طرابلسی، چاپ ۱۳۱۰هـ، مطبعة میمه مصر، چاپ ۱۳۹۳هـ، مطبعة المصطفی.
- مفاتیح الشرائع، محمد محسن فیض کاشانی، مجمع ذخائر الاسلام، قم، ۱۴۰۲ق.
- مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، سید محمد جواد حسینی عاملی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۱.
- ملحقات عروة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ۱۲۴۷-۱۳۳۷ق، ناشر مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، تهران، دینا، ۱۳۹۲.
- من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، سال ۱۴۱۳هـ، چاپ دوم.

- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه ، محمد بن الحسن الحر العاملی ، ناشر: تهران ، کتابفروشی الاسلامیه ، ۱۳۸۸ق=۱۳۴۶